



نه هامون نوشت و نه دریا شکافت  
خدا دادش اندر بزرگی صفا  
بسی بر نیاید که فرمان دهد  
نبیند جفا بیند از روزگار

ندانی که سعدی مراد از چه یافت  
بخوردی بخورد از بزرگان قفا  
هر آنکس که گردن فرمان نهد  
هر آن طفل کو جور آموزگار

پس سعدی در این مسئله بتناقض رأی دچار شده یعنی هم معتقد بتأثیر تربیت بوده و هم نبوده است.

واقعاً هم مسئله خیالی باریک باک که کوسه و ریش پهن است و اگر انسان باطراف خود نگاه کرده و آنچه را خود دیده و می بیند بخاطر بیاورد دوچار تناقض رای خواهد گردید زیرا از یکطرف می بیند که تربیت مؤثر است و بسا اشخاص ناهم کج طبع تند خوی را که در نتیجهٔ تربیت دانا و نرم خوی و موافق طبع کرده اند و از انسان گذشته حیوانات وحشی و درنده را نیز اهلی و الیف نموده اند . و از طرف دیگر می بیند که دو برادر از یک پدر و از یک مادر بوجود آمده و در یک خانه و زیر دست یک مربی بزرگ میشوند و محیط معاشرت و زیست و تربیت ایشان نیز یکی است ولی در اخلاق و طرز تفکر و صفا یا تیرگی ضمیر با یکدیگر تفاوت دارند و نتیجه که از این گرفته میشود این است که هر یک از این دو طفل دارای شخصیت و سرشت و خوی مخصوصی بوده اند که تربیت نتوانسته است آنها را تغییر دهد و فطرت هر یک با جسم او نمو کرده و بعد از رسیدن بحد رشد تمایز و تباین سرشت ایشان بخوبی معلوم شده است . پس تربیت نمیتواند سرشت اشخاص را تغییر دهد که «زنگی بشستن نگرده سفید».

بمناسبت این مصراع بیاد آمد که فردوسی هم با اینکه مکرر وصیت بآموختن و دستورداشتن خرد و تحمل جور آموزگار کرده و آنهمه دستورهای اخلاقی را میدهد باز معتقد بادم تأثیر تربیت است :

گرش برنشانی بیاغ بهشت  
بیخ انگبین ریزی و شهد ناب  
همان میوهٔ تلخ بار آورد

درختی که تلخست وی را سرشت  
و رازجوی خلدش بهنگام آب  
سر انجام گوهر بکار آورد

مع التأسف تنها سخنوران مادر این مسئله بتناقض رأی دوچار نگردیده اند . بلکه بعضی از حکمای فرنگ هم بهمین درد مبتلا گشته و تناقض گوئی کرده اند . مثلاً

کانت فیلسوف معروف آلمانی در یک جا تربیت را مؤثر دانسته و آنرا چنین تعریف میکند « تربیت چیزی است که کایه قابلیت‌های بشری را بصورت منظم و متناسبی نمود داده و کلیه بشر را بمقصودی که برای او معین شده است برساند ۱ » و در جای دیگر میگوید « اشیاء و انسان از حریت بی بهره‌اند، حاکمیت و حریت از خصایص اصل است، اخلاق ما را اصل معین میکند. بنابراین مساعی و مجاهدات ما در تبدیل اخلاق سودمند نخواهد بود ۲ »

هربرت اسپنسر فیلسوف و نویسنده معروف انگلیسی نیز در یک جا میگوید « تربیت آن است که شخص را چنان آماده کند که بتواند زندگی کاملی بنماید ۳ » و در جای دیگر میگوید « تجارب چندین هزار ساله نیاگان مادر دماغ‌های ما مرتسم شده است در مقابل تمرد و عصیان این میراث دهشت انگیز از اراده ضعیف ما چه ساخته است ؟ ۲ . شپهور بکلی منکر تأثیر تربیت گردیده و میگوید : « اخلاق را نتوان تغییر داد . همینکه یکی از دوستان قدیم خود را پس از بیست یا سی سال ملاقات میکنیم این مسئله بر ما واضح میشود »

پس اگر اخلاق زشت و زبیا فطری انسان است و خوبی و بدی با او خاق شده و با او بخاک میرود و ما نمیتوانیم در آن تصرفی کنیم چرا باید ما را بر اخلاق زشت خود ملامت کرد ؟ برای چه مسؤول چیزی باشیم که در اختیار ما نیست ؟ این همه کتب اخلاقی برای چه نوشته شده و مقصود از مدرسه و تعالیم و تربیت چیست ؟ آیا مقصود از تألیف این همه کتاب و تأسیس این همه مدرسه و تحمل این مخارج گزافی که ممالک عالم در این راه میکنند فقط این است که هشتی الفاظ و اصطلاحات بیشتر یاد دهند و حافظه او را پر از چیزهایی کنند که در او تأثیری ندارد ؟ بینیم علمای تربیت جدید که خود را طبیب این درد میدانند چه میگویند ؟

اینان میگویند همانطور که در حدیث هم آمده است « کل مولود یولد علی الفطره » طفل در هنگام ولادت هیچ ملکه و شخصیتی ندارد و هر چه بعد پیدا کند و بهر صفتی که بعدمتصف شود در تحت تأثیر مؤثرات خارجی خواهد بود میگویند

۱ - فن التریبه ص ۲۰

۱ - دوره دوم بهار ۲۰۱

۳ - فن التریبه ص ۲۱

ماهم مثل سعدی و فردوسی انسان را تشبیه نبات و درخت می‌کنیم . معلوم است که هر گیاه و درخت اول بذریانهالی کوچک است و بتدریج نمو میکند تا اینکه بحد رشد رسیده حاصل و نمو میدهد ، البته تمام گیاهها و نهالها بالسویه و مانند هم رشد نمیکنند ، بلکه تمام اجزای يك گیاه یا يك نهال هم از این حیث یکسان نیست و بعضی از آنها زودتر نمو کرده و بهتر میشوند و برخی دیرتر ترقی میکنند و پاره‌ای قبل از رسیدن بحد رشد خشک میشوند . اما این دیری و زودی و تقص و کمال نمو نهالها یا اعضای مختلفه يك نهال بی سبب و بدون علتی نیست . بلکه تمام آنها سببی و جهتی دارد که مهمترین آن اسباب تأثیر شرایط حیاطی و محیط است و همه کس میداند که با تغییر این شرایط و مؤثرات میتوان در طرز نمو نبات و نهال و اعضای مختلفه آن تأثیر کلی نمود . زمین شوره سنبل بر نیارد . ولی میتوان زمین شور را اصلاح و بوسیله تربیت سنبل خیز کرد .

پس اگر دیدید که دونه از حیث قوای بدنی و فکری و اخلاقی بایکدیگر تفاوت دارند بدانید که تفاوت ایشان را سببی بوده است و یکی بدون جهت قوی یا با اخلاق و آن دیگری بی سبب ضعیف یا بد اخلاق نشده است و حتماً هر دوی ایشان متأثر بمؤثرات خارجی گردیده‌اند . و اگر آن شخصی که ضعیف‌البینه یا بد اخلاق بار آمده است مریانی داشت که در طفلی مواظب او شده و او را از تمام مؤثراتی که موجب ضعف بنیه یا سوء اخلاق و عدم نمو فکر و احساس است دور کرده و وسایل اصلاح و رشد و نمو آن قوی را فراهم میکردند حتماً آن شخص انسانی کامل بار می‌آمد ، پس همانگونه که عام زراعت و رعایت قواعد آن در ترقی و اصلاح نباتات و اشجار تأثیر کلی دارد رعایت قواعد عام تربیت نیز در اصلاح افراد و بالتبع در اصلاح جامعه بشر تأثیر کلی دارد .

دور که‌هایم یکی از علمای معروف اجتماع و فن تربیت است که از نظر يك عالم اجتماعی تربیت نگاه کرده و آنرا يك مسئله اجتماعی میدانند . او با عباراتی شیرین و بیانی دلچسب وارد این مسئله گردیده و بعقیده بنده خوب آنرا حل کرده است . میگوید :

« بعضی معتقدند که تربیت هیچ اثری ندارد و نمیتواند اندک تغییری در سرشت و اخلاق طفل بدهد. برخی دیگر میگویند عامل تکوین اخلاق و طبیعت غیر از تربیت چیز دیگری نیست، و تربیت است که بین اشخاص فرق گذاشته یکی را یر دیگری برتری میدهد. اما حقیقت این است که تربیت با استعدادها و میاهائی فطری که در انسان موجود است اصطکاک میکند ولی خوشبختانه این استعدادها و میاهای طبیعی بطوری سخت و محکم نیست که تغییر ناپذیر بوده و مجالی بتأثیرات خارجی ندهد. بعد از اینکه طفل متولد شد با عللی خارجی مواجه میشود که دروی تأثیر میکنند و تربیت یکی از آن علل است.

آنانیکه معتقد بتأثیر تربیت نیستند میگویند بعضی اطفال میلی قوی بچیزهای معینی از قبیل دزدی و انتحار و قتل و خیانت بارث میبرند، ولی این تصور بکلی بیهوده و باطل است، هیچ وقت طفلی ذاتاً جانیکار متولد نمیشود و چیزی را که اطفال از پدران خود بارث میبرند ملکاتی است کلی. از قبیل مقداری هوش و سرعت خاطر، مقداری ثبات و استقامت، اندک قوت خیال و قریحه و غیره... و هر يك از این ملکات را میتوان در مقاصد مختلفه استعمال کرد. مثلاً طفلی که قوت خیال دارد میتواند بر حسب پیشامد و مؤثرات خارجی يك نقاش یا شاعر، یا مهندس، یا مخترع یا يك عالم بزرگ اقتصادی گردد. گفتیم معیارات فطری انسان کلی است و مقصود ما این بود که نرم و قابل تبدیل است، و خیلی فرق است بین ملکات مبهمی که انسان هنگام تولد دارد و آن شخصیت معینی که باید برای انجام کارهای مفیدی در جامعه دارا گردد. وظیفه تربیت میان این دو نقطه قرار گرفته. پس چنانکه ملاحظه میکنید تربیت برای انجام کارهای خود میدان وسیعی دارد.»

بعد از این دور کهایم وارد بیان طرق و وسایل تربیت میشود که چون مقاله بدر از کشید و بیش از این نمیتوان صفحات گرانهای مجله تعلیم و تربیت را گرفت از نقل گفتارهای او صرف نظر کرده و آنرا برای وقت دیگر میگذاریم.

عبد الرحمن فرامرزی